

## باب چهارم در زہر تقوی

فَالْأَنَّ اللَّهُ تَبَّعَ أَرْكَانَ وَدِعَائِي إِلَيْهَا الَّذِينَ أَصْنَوُا لِلَّهِ مِنْهُ مُنْكَرٌ  
اسے کے ایک بوجدا نیت ہیں جل و علا اقرار کروید پر سیزگاری کئی نہیں  
راشتات کر دو تقویے فرمودتا پیدا نے کہ عروس ایمان با آنکہ چاہے  
درد بے زیور تقویے کے لئے مدارکو کر تقویے اسی ست کہ جمیع صفات  
حمدیدہ را شامل ہے و متفق کے را گوئید کہ خود را جمیع اوامر شرعی مامور  
گرداند و از جمیع نواہی احتساب کر دہ باشد و انہیں کس از سقراط حضرت  
حمدیت ہے کہ ان آئے تو مکرم عیشک اللہ اعلیٰ

### مشتملوی

حق کشايد ہر دو دست عقل را	چونکہ تقوی بہت دو دست ہوا
در گریز از راہنماءے داصل او	این جہاں دا صفت دا نہ آزو
بر نظر چون پر ده پھیپیدہ بود	کیں غسلہ منہا پر ده دیدہ بود
اوہ بارست دو گلے ماہ دے	شاواز دسے شو مشوار غیر دی

و در اثرست کہ محب از کے کہ داند کہ مرگ حق است شاد چکونہ باشد  
و محب از کیکہ داند کہ دونخ حق است چکونہ خندو و محب از کیکہ  
کے چنید کہ دنیا یا ہیچ کس قرار می گیر دل بران چون نہ دو محب از  
کیکہ داند کہ قدر حق است دل بر وزے چکونہ مشغول دار و دخبار  
کہ خر زندگان حکیم از پر خود پرسید اگر بنیدہ را در کیکہ نعمت خیر گزند

که این نعمت اولی تر که اختیار کنند گفت نعمت دین گفت اگر در بیان شد  
گفت دین و مال حلال تا دین خود را بدان از آن مطلع شکایه اند گفت  
اگر سبود گفت دین و مال حلال و سخاوت تابد ان اساس سعادت حکم کرداند  
گفت اگر چهار بود گفت دین و مال حلال و سخاوت و حیاتا بواسطه آن مال  
خود را در بیان مخالفت حق صرف نکنند گفت اگر بخی باشد گفت دین و مال  
حلال و سخاوت و حیات و خلق نیکو گفت اگر شش باشد گفت ای پسر  
هر کلا این بخی چیز را بوندا او از دوستان و برگزیدگان حق است

### بیت

**خُلُقُ خُوشِ عَالَمِ شَكَارِيَه**

کیم صفت بپیش ازین چه کار کنند  
یکی بین خالد گوید که کمی چون پارسا گرد و مستواضع شود و ناکس و سفیه  
چون پارسا شود و رو سے تکبر پیدا کریم عیسیٰ علیہ السلام تقوی می گذشت  
تزار و ضعیف گفت شمارا چه رسید گفتند از هم خدا سے تعالیٰ که اختم  
گفت حق است بر خدا سے تعالیٰ که شمارا ایم گرداند از عذاب و تقوی  
و مگر گذشت از ایشان تزار و ضعیف تر گفت شمارا چه رسید گفتند  
اگر زوی بپیش مارا یکدیخت گفت حق است بر خدا سے تعالیٰ که شمارا  
با آرزوه سے خود پسند و بقوه دیگر گذشت ازین هر دو ضعیف تر و مگر  
در وسیع ایشان چون فور آئیه می تافت گفت شمارا چه رسیده است  
گفتند مارا در وستی حق تعالیٰ بگداخت با ایشان پیشست گفت  
بنده ام کشید بقر بان شما سید مقر بان مرآ پیجاست شما فرش مزده اند

## نطفہ

دارمایا با نفس خود بودن مجری سب ترک کردن لهر شیرین و چرب سعدگه خالصه و ذکر حاصل ضرب کوس او کو بند اندر شرق و غرب	سالکا دارنے طریق راه چیت قوت خود خود بدن مدام از خون دل خلوت تاریک پیدا رئے شب پر کر او را ایچنیشن کارے بو
---	---

از بزرگه حقیقت تقویے پرسیدند گفت عبادت حق بندہ را ببر تھے تو قویے  
پیر ساندہ و تقویے پر ہرگز کردن سست چون کسی از دنیا پر ہرگز کشہ نہ ہدایا شد و  
چون پر نیم عقیقے نیز مختلف آنکرو دعارت پودا آما در بچہ تقویے و قیمتی مکمال رسید  
کہ از انسانیت و پیغمبر و پندرہ وجود خود پر ہیز و واز خوشیں بکار نہ کروتا ہی ایضاً

## نطفہ

آشنازی حضرت شدائی کیت	زنجمان وزان حسان بیگانہ
-----------------------	-------------------------

یکے از انبیا پرسید ہار خدا یا او یا دوستان تو کدام اند گفت آنکہ چون  
کوک کر بہادر شفیقہ باشد میں شفیقہ باشد و چنانکہ مرغ پناہ بامشیان  
اٹیان پر کر من وہ شد چنانکہ پنگ کر خشمگین شو و باک از هرج چیز ندارد  
اٹیان خشمگین شوند چون کسے معصیت کند یکے در خدمت جناب امیر المؤمنین  
علی علیہ السلام حاضر شد و سوال کرد کہ اسے امیر مومنان با من سخن از  
مرا تسب تقویے گیو ہے حضرت فرمود کرد اسے راہ رو طریق سلوک گاہے  
بخارستان گذر کر دکھ و برآ ہی کہ در دکثرت خار با باشد صور شو و گفت بلے

فرمود که آنجا چه می‌گردید و در راه فتن چشم بجای می‌آوردید که گفت  
با اختیاط تماز در من را بکسر میزد می‌باشد ابیار قدم بر زین نماده از زخم  
پر همیز میکرد می‌حضرت فرمود همیشه تقوی می‌بینید تقوی ای پیر تویی پرسید  
پس صاحب تقوی را پایید که در خانه زاده دنیا که سرتاس بواقع بیان و موضع  
خط است بجهین نوع خود نماید و جهد کند تا خارش شبات در من دش نیافرید  
یعنی گفت در حال اهل دنیا نماید که پرتو آن حلاوت ایمان شمارا ببرد و این  
از آن گفت که آن حلاوت در ول پید آید و حلاوت ذکر را زحمت کند چه و حلاوت  
در کمال نیاید و در وجود دو چیز بیش نیست حق است و غیر حق چون دل در  
غیر حق نیست پالقد را ز حق گسته می‌شوود و آنقدر که از غیر او گسته می‌شود  
بحق تعالی نزدیک شیوه کمی از دوستان عروض کر خی پاگفت گبومی تا آن می‌بینید که ترا از  
خون دو دنیا نفور کرد و است دخلوت و عبادت مشغول کرد و است آیا جمیعت  
با پیغمگور یا بیم و وزنخ یا امید بهشت گفت اینمه خود چیز است باشد همچه  
پیش است اگر دوسته دوستی بخشی اینمه فراموش کنی داگر ترا با دی معرفت  
در آشنا می‌پید آید ازین همه منگ داریم په په می‌فرمود

دنیا د آخرت پیشگاه است فروختیم | اسودا چین خوش است که بیچار کند کسی  
در سیه آمد به ما و علیه اسلام کرد و سترین نهادگان من نزد من کسی است که  
مرانه پر ایست بجه و طبع پرستد لیکن تا عی روبیت گذارده باشد و وزنخ پرستد اگر بیش  
کریست ظالم تراز کیه را بای بیش دوزنخ پرستد اگر بیش دوزنخ  
نیافرید می‌ستی طاعت پیوری می‌رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود

خبر را پیرا کرده و دوست دارد و در روشنی میگشیل پارسال را گفت ای جلال جمد کن  
 تا چون بخواهی رفعت ازین دنیا در روشنی باشی نتوانگر و گفت در روشنانه هست  
 من در بیشتر روند پیش از تو نگران بپانصد سال در یک روز آیت بچهل سال رفته  
 باز پیش از تکمیل در بیشتر روز از پیغمبران سلیمان بن داد دیوداتس بن مالک  
 رضی ائمه عزمه میگفت که اب پو دستے که یک ماه و چهل روز گذشت شنید که در حجر پا به  
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ذکر دنیا و دیگر برآشدن نهادندی  
 در حجر ما از طعام هم پیچ نبود مگر اکنکه از خانه انصار کسے طعام فرمادی بدان گذرا نیک  
 و کسے را ازان حال خبر نبود عیسیٰ علیہ السلام گفت با حواریان نان جوین و تره خورید  
 و گردگرد مگر دید کن بآن قیام خواهید کرد و تو نگریستخته تمام در بیشتر رود  
 و رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت چون خدا می تقاضای نیده را دوست دارد  
 او را بدل کنند ببلای ما و اگر دوستی تمام تر و عظیم شود و افتنا کنند گفتند افتنا چه بود  
 یا رسول ائمه فرمود آنکه اورانه مال گذار و نهادیل قرایب را گفتند که میخواهیم که  
 خدا می تقاضای خرا خری بپر گفت من ازان غریز تر مکه مر اخادم خری که کند  
 محمد بن واسع نزد قدمتی پیر بن سلم شد با جامه صوف گفت صوف چرا پوشیده  
 خانوشا شد گفت چرا چاپ نمیگفت خواهش کویم که از زید که پر خود شنا  
 مگرد پاشم یا از در روشنی که از خدا می تقاضای گذاشت کروه باشم سعدی عبد الرحمن سعد

## بیت

در علیل کوشش هر چیز خواهی پوش	تاج بر سر نو عسلم پر دش
ز امداد ابا یکم جا به بشیش نبود کسرین آن پیرا شنیده و کلا شنیده و گفشه بود	

مشترین آن بود که با این دستاری و از اسے بودا جنگی کشتن پلاس بود  
سیاست پشم درشت و اعلیٰ پنجه درشت چون فرم و بار یک شد زاده بود

## فتوح

نه عزیز تراز کعبه امی الماس سپت | بجامه که بسایر رسید قناعت کن  
ابن سماک شجاع که در اس صوفیان و استاذ گفت اگر با عین شما مثل طها هر شاه  
پس خواهان باشید که مردم آن طبق شوند و اگر نمی‌بینند بود پس وای بر شاه  
در انوقت که رسول حمله علیه و آن را سلم فرمان بیافته بود عائشه رسیده  
گشی و از اس سطیر بجاور دو گفت این بوده است جامه او و پس دو خبرست  
که هیچکس جامه شهرت پوشید که نه خدا اسے تعالیٰ ازو اسے اعراض کند اگر حی  
دوست بودند و سعی نمایند که بیرون کند و قیمت دو جامه پیغمبر حمله اللہ علیه  
خواه و سلم از اردو گلیمده درم بیش بود یکبار شرک تعلیم رسول حمله اللہ  
علیه و آله و سلم نوکر دند گفت آن کمنه باز آورید که این شخواه هم که در نماز چشم من  
از بین جانب باز نگردیست امیر المؤمنین علی علیه السلام در زمان خلافت بزرگ هر چند  
خرید و آستین هر چه از سر دست گذشتند بود بدرید و گفت شکر آن خدایران کو ارج چلدت او

## فتوح

روی غوش سنت لیک بقدار جتیل | پیراهن زیاده ز قاصت بریدنست

رسول حمله اللہ علیه و آله و سلم را باسته بود از او بیم و حشو نمای آن بیعت خرا بود  
فرش آن حضرت گلیم دو تا کرد و عمر یک روز پیلوی آنجانب برای دیدن شان  
خواه گفتند گفت حرام نمای کفت قیصر و کسری و شهناز خدا همچنان

در ان ائمه ها و رسول و دوست خدا درین دشوار بیان گفت خوب شد نباشد باز که  
ایشان را بود دنیا و مارا بود آخوند گفت باشیم گفت پس با اینکه چیزیں بست

### رخشنده

اسے تن توپاک تراز چنان پاکه روح تو پروردۀ رسمیه فایک  
اسکے درسته بر قدر مکمل نتایا سد

رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با ول خوش گرد و گفت نیکو کو  
رسید پرده روید پر عطا شد او و وحدتی سیمین . درست و باز گشت از کریمیت  
آن چون فاطمه بنت آن دو حلقه بد بسے و فیم بصر و خست و آن پرند و داد بمح

بعضیقه را دیپس رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با ول خوش گرد و گفت نیکو کو  
عائشہ رضی ائمۀ علیهم السلام گوید رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شب بگلمبی دوامش  
یک شب فراسنۀ نو فرش کرد مهر شب برف و بحی پید و گیرد و ز گفت دو ش  
این خواب من ببرد آن گلمبیم باز آور دند جسن بصرے سیکو بیستاد کس راز  
صحابه دریافت کر سچیکس چیز آن جا سکر کو شیده بودند اشت و هر گز میان خود و  
خاک چیز نکردندی و چون بختندی یهلو چیز نهادندی و آن جا به مر خود گشیدندی

### فند

زیاده از سرت از یک کلاه بیست دوی . بچاک پسے غریزان که در در بر پاشد  
یکی در خانه ابود رفعت ائمۀ علیهم السلام او سچ چیزی سے بیود گفت در پنجاه  
تو سچ نیست گفت مارا خانه دیگرست و هر چیز بیست آید اکجا فرمیم لبی آنچنان گفت

تادین منزل باشی چاره نبود از مساعی گفت خداوند منزل مرا بخانم خواهد گذاشت

### صتنوی

این دکان پر بند بکش آن دکان	تو سکان اصل تو در لامکان
ایمیه اند حشمہ شورست جاست	توجه و انس فی طیب چیون و فراست
عیسیه علیه السلام را گفتند اگر دستور می دهی تا خانه کنیم مند انکه عبادت کنیم در آن گفت بر رویه در آب خانه کنید گفتند برآب خانه چون توان کرد گفت بادستی دنیا عبادت چون آن کرد	

### بیت

آنگاه دل بعالی اسباب بسته اند	خرس و ار خانه بر سر گرد و بجهة اند
و ز مسکن آنست که سرماور گرماز و سے بازدار و وجز این طلب نماید کرد و گفتند اند اول چیزی از طول میل که بعد از رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیدا آید نباشد و گفتند اند اول آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هر کرد خدا پیغامی باوی شری خواهد مال او در کرب خاک پلاکند	

### فرو

سراراقصر می نامند بینه مختصر پاید	ده طحول اینقدر دخانه سازی حرض من غش
دو راثرست که چون بندہ زیادت از شمش گز بالا کند فرشته مدارے کند از آسمان که اسے فاسق ترین همه فاسقان کجا می آئے بینه که ترا بر زمین فرسودے با پدر گفت از جانب گور آسمان چرامی آی	

### رباع

بر گشید او شهان نهادندے رو	آن قصر که با پسرخ چمے زده پلو
بمشته همین گفت که کو کو کو	

حسن میگوید در خانه اسے رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر دست بیفت  
رسیدی فضل اے کوید عجب ازان دارم کہ بناءے کنند و میگذار خود جذب از نک  
ئے بینند و محیرت نگیرند حکما پست اور رہ انداز ایم خواص میگوید  
و کوہ لکام شدم نادر بیار دیدم مر آرزوے امار آمدیکے را بگشتم زدن بود  
گذشت و فتح مردوے زادیدم افساده و زیور بردوے گرد آمدہ و او را میگذیند  
گفت اسلام علیکم گفت علیک اسلام یا ابراهیم گفت تم مراجیہ و نستی گفت هر کم  
حق تعالیے را بنتا سدیچ چیز بردوے پوشیده نباشد گفت کم بیغم  
که تو با حق تعالیٰ حالتی دارے چرا درخواهی تماں زیور از تو بازدار گفت اثر  
نیز حالتی دارے چرا درخواهی تماشوت امار از تو بازدار و که زخم شو مش ناما  
در آسمان بود و زخم زیور درین جهان بدانکه اگرچہ امار مباحثت و لعکن از  
در انسانه اند که شهوت حلال و حرام ہر دنکیست اگر در حلال بروی نہ بند  
و اور ابا قادر ضرورت نہ رے طلب حرام کند پس باین سبب و شهوت  
سبا حات نیز بر خود بسته اند تماز شهوت حرام خلاص باین

## فرو

چنان زنقش تعلق رسیده ام کریم پاک بو ریا دارو	مسجد کے نہ مسم پاک بو ریا دارو
پس چون پتھر سے خوکشید ور سبا حات و نیارا او وست بیرد پول دران بند دو دنیا بیشت او گرد و دمرگ پیاو دشوار شو و	

## زنگ

چنان بستر که دانا تلخ گیسو	کر شیرین زندگانے تلخ میسو
----------------------------	---------------------------

هران کو در تسبیح با درود داشت	بوقت مرگ خندان چون چراغ است
-------------------------------	-----------------------------

## باب سیم در صبر و شکر و تحمل و فوائد آن

باید دانست که صبر در محل و مقام اسماعیل چه اگانه دارد و مثلاً اگر صبر در صفا و هرم خواهد بود آنرا خفت خواهد بود اگر صبر در حال احتمال درشتی غیر بود آنرا ضد بطنه فسر خواهد بود اگر صبر در حال حرب و مقاومت بود آنرا شجاعت خواهد بود و اگر صبر در حال خروج خواهد بود آنرا خشم خواهد بود اگر صبر در اخفاک کلام بود آنرا کتمان خواهد بود و اگر صبر را پیغمبر است باشد وزیاده طلبی بود آنرا اتفاقی است خواهد بود و پرین چیزی که حون پیدا نماید تا ملک کرده شود اکثر قضا اهل بیان و صفات صبر حامل است از حضرت شفیع المحدثین که حجۃ العالمین صلی اللہ علیہ و آله و سلم پرسیدند که ایمان چیزی کیف است صبر و

### شروع کے

کیف است صبر	مدد اهل بیان نماید
-------------	--------------------

هر کس را بندو و صبوری کے در زنها داده و در خبر دیگر فیض مود صبر کیک نیمه ایمان است و سبب بندگی و فصل صبر آنست که خدا را بر تغایر در قرآن زیادت از سمعنا و جانے صبر را باید کرد و هر چه کسی کو ترست از درجات پیغمبر حوالت کرده تا امامت در راه دین حوت پیغمبر کر و مصلحت و محنت و مہابت هر سه چیزی کس را جمع نکر و مگر یه با بران لا جرم اهل تحقیق صبر بر بلاد شان عنایت و تحمل عنایا علامت صحت و لاست و از اند حق جمل را طلاق پیش تفہیم طایبان جواہر معانی و تعلیم سائران نیاز از عرف

سیف را پید که با کر خدا و نبیم کمال حکمت خود جمعیت را از م Lazarان بساز عبودیت  
و مر اقبالان <sup>لهم آتیت</sup> آشنا روپیت بین پدر و صبر و استقامت با وحی معتقد به  
رسانیدم و لغوسی زاکر <sup>آیه مهبلان</sup> حضرت راشد کرامت شخصی روز بندیم  
و مفتاح چهارمیت پست تصرف آن پادشاه مهد است را ویران <sup>و نیزه ز دایست</sup>  
و در تبعضه هشت ایشانه هنگامیم و نعیم اخزو سے و سلطنت سعنون سے را که  
نمیت بی غایبت در وقت بی غایت سی خراصی فایض صابر ان <sup>گردانیم</sup>

### صر مشنوی

صبر بان ایل اهلان راجهیست	صبر صد نیمیکند هر چاولیست
اتش مزود و ابراهیم را	صفوت آئینه کند و رجب
جور کفر نوحیان و صبر نوح	نوح را شد صیقل هر آن را در
صبر جمله انبیا با من کران	کرد شان خاص حق و صاحب قران
صبر همچون پل صراط آتش و برشت	هرست با هر خوب کیم لاله ای زن

ابن عباس رضی اللہ عنہ روایت کرد که حضرت رسالت پناہی علیہ السلام  
الصلوۃ والسلام فرمود کہ سه صفات است از صفات سعد که کرد زیر کا  
آن سه صلی لاسعاء است و نیوی سے و آخری سنت و سکر کا آن صفت دار  
مجموع سعادتمندانے دنیا و آخرت بد و دندان اول دل شاکر بعنی زن  
برشیار کر شناسانے نیت منجم بود و دوم زبانی که از بای و حق فاصل نمود  
سوم نفس که بر صد بات بلیات پایی از وهم ابر باشد پر انکه صبر بر  
در جهاد صد لیقان است و از بین بود که رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در دنیا

باز خدیجہ را چندان بیعتیں ارزانی دار کر مصائب و نیاز بردا آسان شود و حیلہ  
بردا. علیہ السلام کو درخواست بن و نیاز کو ایسے دار خلاف من کی آنکت  
کہ ن صبور مر و درخواست کو حق جل و عذر حی فرستاد و اک حمد است که نہ پھر  
عند نیزیا و علیہ السلام کو دار نہ دو اگر دوست قرب مایمیزی خس نہ دو.  
بس خفایت تھیہ  
ساز بیعت حوارث صبر کرن ر حضرت جبار کا آنکہ بر جمیلہ شیما قیادیم زینتیں تو مام  
بیعت

### قیمت

گریم کو ہم ر صبر و حلم و داد اکوہ رائے کے فر رہا پیدشت در باد  
حضرت امیر المؤمنین امام انتقیم علیہ ابن ابی طالب  
علیہ السلام فرمود کہ نیابے اپنے خواہی تا صبر نکنی اپنے خواہی

### قیمت

بصیر شکل عالمت کیٹا یہ اکہ این کلیب بہ قتل سہت ہی ایسے  
کھلائیت چون غریز محرر ز لیخا را بیب انجام محبت یوسف علیہ السلام  
طلاق داد کہ ہر کو نام یوسف بزبان راندے ہے ز لیخا ہرچہ حاضر و سیستے  
بیو دادے تا خیان محتاج شد کہ سر راہ نشستے لگد ای اگر دو پن  
یوسف نلیہ اسلام بیاد شاہی رسیدا و راعظ کرد و ز لیخا آفت ای یوٹ  
را درین واقعہ تجسر پ عظیم انا و کفت گپو گفت تحفیت کردم  
کہ شوہر حرص و ہوا پار شاہان را بہ بندگے سے اندرازو  
و میں اقبال صبر و تقوے بندگان را بہ باد شاہی سے میرساند

## مشنوی

پر مدت بسته و زین عالم پوچاه  
زین کسن صبرسته بزم ام  
یوسفنا از زیر سجن شرمند دست است  
از زسن غافل شبو بیگله شده است  
بندت نایب ایوب با حبیب بر خواه  
بر بلاد خوش بود با خمیت خدا  
رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حدیث صداع بیان سیفر مودا اعرابی  
گفت سعادتی خیچ پر مرد مرا برگز بیمار سے بنو وہ است گفت و در شواز من  
بزرگ خود پر کسیکه از ایل روز تغیر نگردد گو در وسے نگار بزرگان دین گفتند  
که چند هزار من نباید که چهل روز خاتم باشد از ربیعی یا بهار سے یا زیارت فی

## فرود

نیج و برا و این نعمتی بر دوستان نماشود  
او شمن مدار و این نعمت جزو من نمیکوییم  
در خپرست که رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شکر را بطرف نجف فرستاد  
علی علیم استلام را بر کسیکه لشکر امیرگرد ایید و خالد بن ولید را بر دیگر کے  
و فرمود که اگر بر دو شکر جمع شود سلاطین پر چهار اییر پر و چون متفرق کردند  
پر کسیکه با شکر خود امیر باشد و در آن مرد حضرت فاطمه علیها السلام بجا  
رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عمران بن حصین را گفت بیا بعیادت  
فاطمه رویم عمران گفت با رسول انتقد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر در خانه  
شدتم رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست بر درز و حضرت فاطمه گفت  
کیست گفت پر تشت گفت در آسے گفت عمران هم در آید گفت عمران  
چگونه در آید که در چهه تن من گلکیم کهنه بیش نیست که اگر رسربدان گی پوچ

پاکیزہ سرپنہ میے شود، اب تو سے پڑنے، جو شاد و میکار دو رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم رہا۔ اب تو بزرگتیر، بہت بیش حضرت فاطمہ انہت  
و لفعت بدان گلکھر تون خود بچشم، زین بخرا کٹیں پس رسول نعیم اور پیر علیہ  
وآلہ وسلم، زادہ بڑھتے، بن نبڑو، اور نماشہ تلیہما اسلام را دیا و چھڑا  
و پرسہ خاک نشست، و رخانہ او شیر گلکار کرنے کے، پڑھیبید، بھروسہ تج  
خور پس رسول علیہ استادہ گفت، ایسا کیا کیا کیا، ایسے ایسے رسول خدا  
برحال سخت کی مرض کی، پنگر سنتے سے روزست ریچھ طعام پیافتہ ام  
رسول سعد اللہ علیہ، آر رسلو گپیت و متن نیز مگر بستم پس جو صد عہد  
بخدمت سے سہ روزست کے پیچھے نہ، صدمہ اجملق من نز سیدہ است، و متن  
نیز دنداست تقاضہ از اکر رستہ ترم اگر تنجو استمر بردا دے وجہ میں  
علیہ بنس، بعید ہے جنہے جہا سے روئی زین بیش کی من اور دو گفت  
حق جعل و علام سیف رایک کہ اگر تنجو اسے ایت ہمہ جہا رامان امنیو تاجر جو کہ  
تیز ستدہ جاتو روان شود، من از حق جعل و علام، برخواست کم کہ پیغام برداری  
با شفیع کے گرستہ رہنی میز رواست، از امیر المؤمنین سے علی  
ایت ابی طالب علیہ ہمد و این عباس رضی اللہ عنہما آن روز کہ رسول  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمان یافت برت منارک اور ہر ہنی بور شہین  
و دروازہ چونڈ بران دو خیر لعیتے ازان پیوندیا، زیوست کو سفند بو و مختار  
پزار در حرم و میں گذشت کہ قرض کردہ بوجہ بستھات و دروائشان دادہ و آن میں  
امیر المؤمنین علیہ السلام اور کرد خدا اپیام بردا عین کستہ ری راجحہ صنون کا پیڑہ۔

دستکے جا سه نظر ریسمد پسیرا و آن در جس عینی تو نگر از ما یه تو  
 از خانه غریب نمی شوند و نخشنوند و کوئی نه. اما هر نت نشید سایه سیه تو  
 ایکاه درست سب زندگی بود و دوستی خوب است نه نامه نهیمه اسلام زد و گفت لشیات  
 باو ترا نمیدانم که سید و زنان بخشی آنست لپس آسیه زن فرعون و مردم  
 در زمان شور و سعیه اند گفت هر سر که ایشان سیده عالم خود اند و تو سیده  
 زن کار نمایند و این بزرگی هر جا باشند شیده از افقره و غیره آرایه باشد و دران  
 زن باشند از زنان و زن خود مشغله هیں گفت پسند کن بپیشه عجم سیق و شوهر خود  
 که تر می خواهد و دو امر که سید است اول دنیا و سید است دو را خست عجیبی  
 علیه است در این گشته که عالم بپیشه هر کوک و در جای است دست و دش و مال شاد  
 بپیوه با مید که از این دنیا و دنیا خبر است سیخیه چون نگر خن تعامل را خلاصی  
 آفریده بیان کرد این خر عرض کرد از هزار خرقه نمیشود. خود و زن فرقه بدشیا  
 خوبی دند و یک فرقه پنهان است نمودند و بیوی از دنیا بهشت کرد و هر یعنی  
 فرقه عرض نمود از دنیا خدا سے تعامل سے خدا کشید با ایشان که هر گاه قبول نمای  
 و آخوند نمیدانند از این خدا سے اتفاق نمایند که ایشان که هر گاه قبول نمای  
 چتو سخنوم است پاز مذاشود که اگر مرد این خواهید می رزیم و می کارم لشیا  
 انور عرصه اسب و پلایا که آسمان وزمینی طاقت برداشت آن نباشد  
 اگر تحمل خود بد و صبر بران ورزیده و اگر تها میں کرد پس سانم شمار اید رک

قربِ نزولت دلیل تشریف نہ رہا اور صرفتِ در ف مکمل تجھے کہتے ہیں، پوتا ہے میں عظیمت  
کبڑے سے سستہ عزتِ تجھے کو مٹپا کر، بخچ جواہی کر تو فی اے زندگی۔ حستِ ماں رہا ہے عے  
دُنیا تسبیح بر، قیصر و خاتمان را۔ سبیح کیکہ را وسنا، حضوان را  
و فرشتی بہر سبیشت مل جانکھ ات را۔ جھات ات نہ دیون، ما جانان را  
میوں کی علیہ، حستہ، پتیا، کی انگریزیت و گائیتے بازی، چشم بندی کیں گفت  
لیکوں، تندستہ ٹھنڈے بہر دیسے۔ ٹیز سے کارِ حستہ بروی، آنہ خواہم کر، چہ گناہ اور  
کفارت پاپیں کنم، بہجات اور بایں زیاد، نہ کام پا، الہ منین عالی عالمہ اسلام فرمود  
خوش، بند جو یہ کہا ست یئو، گفت، پنهنھ، و فتوڑ کر دی ریو، طکبرس غل بیش  
شوہنشہ، بیش کشت، بیش کشت، بیش کشت، بیش کشت، بیش کشت، بیش کشت، بیش کشت  
آخرت، یہہ تسلیم کر دیسے، و سایش بکیسا راز دھما پا، گیر کیکہ الہیں، ڈا بینا گردو

رمانی

بر شنیده بخوبیه جسمان گذران  
نشین و بسان پیاد کامی گذران  
در طبع جسمان اگر رفای بود  
نوجت بتو خود نیا مده از گران

شیخ ابو علی شاه میکویی که بحقیقت چنانیست هر کجا اسپندیده و نوخته با او  
پلاسته و هر کجا نمیست رفیاد کامه در راه رفای داشت خوش شنوند کرد

قطعة لمؤلفه

کے را کر، بخا پسندیدہ اند  
درخیبا صحبت با پیشتر  
کے را کر دینا کند پرہ ور  
خدا خود بفسر یاد حاشش بسد

ورا خبار آمدہ کہ موسیٰ سے علیہ السلام ایلحادم دنیا بچ نداشتی و بنی اسرائیل

میوہت ہر روز سے کے اور اطعام دادے میں روزے سے موسیٰ علیہ السلام زینی شد  
ملوگ کشت گفت ائمہ ہیں چھواری ست کہ مر اخوار گردانیدے در میان  
سندگان خوار ہیں سے کے مر اچا شست مید ہو آن و گیرے مر اشام مید ہو  
حقیقی و عالم و نہ نصوی و سے پسر عمران ماہ دوستان خود ہمیں سیکھیتم  
سمت ہمینہ نہ سنت کہ ماروزے دوستان خود اپر دست بھالان  
و عاقلان ہیں و نیا پراگنند ہل دلخیم زان بھالان تیرہ رونگز بسب  
رسانید ان روزے پر دوستان ما بسعا و متنا اپنی مشعر کر و نہ رسول  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود خدا سے تعالیٰ میتوی میسن ان خدا یہ کہ حبیت  
خدا سے غیت ہر کہ بہر چالا سے من صبر کنند و بر غمہ من شکر کنند و بقضلہ کو  
راحتی شاشدگو خدا سے یک طلب کنند و یعنی ازانیا بیت سال بگرنگی فی بیکی  
و محنت بسیار بہلا بود و دعا سیکر دو جما بہت نہ شیپ و مجی آنکہ سپشیں ازانہ  
آسمان و زمین بیا فرید حنیف تواریخہ ۔ و اندیرون من این بود سخواہ کے کہ  
آفریدن ۔ یعنی و آسمان و تدبیر ملکات ہے ز سریر ہم بڑا ی تو و اخیه حکم کر دہا  
پول کنم کہ آن بود کہ تو ٹھوہرے ہے ۔ آنکہ من و کارچنان بود کہ تو دوستوری  
نہ چنان کہ من بہت من کر آگر و گیرن در وال تو بخوبی نام تو ازویان بہوتہ بخونم

### قطعہ نمبر

مراور ارسد کتبہ یا و مسنے	گرداش قدمیست و داشت
پتندید گر بر کشند تبغ خ کم	بمانند کرو بیان صور و بک
روزے ایوب علیہ السلام گفت بازندایا اینہم بلامین ریخے و هرگز کافرو	

خواسته خود را در آنستیوار نموده بود و دیرینه از این شیوه از میان سی جو هزار آور زکریا میگردید که این بحث کشته بپرسید و گفت: «نایاب بخوبی».

### توبه کردم

لغت حق پیش از این بحث این بود: «آنچه بخوبی»، اما این بحث  
از پیش از دادن توبه این بود: «آنچه بخوبی»، اما این بحث از پیش از دادن توبه  
بیلے از آنها برداشته شده است. اینها اینه خوبی بشری است اینی  
دعا و ناسی مردی بشه که بسبیب شد و این تو باده مذکور بپرسید و شفuo. «از دو قوتو  
ست پیشنهادی تو از قضایی شدن از اتفاقاتی میگذرد و اینی باشی: «عذر از اینی».

### برخیش

برگردانه شده از قضایی شدایا، بود میگوییم که پا به از برخیش میگردند  
وی که پنور رضایار داشت و نه خود را داشت البتاً، بنی هیچ پسر باستقینیا این قضایا داشت پر  
و پسر حیر از قضایا و قدر پروردش بخوبی شدند و خوبی داشتند، پنور دوست از اینها چون پسر  
اندوه و مال بپرسی خلا طراو نگرد و همود و شنا، «امرو خوششان آمد از ندوه».

### اعظمه

هر عزیزیست که بار عذر میگردند	فرمودند: «میباشد و گرد
خوشش در آمیر از صفا میگیرند	با شخصیا و قدر خوبی میگردند

از امیر المؤمنین، هر قضیه علی علیه السلام از سر قضیه رفته سوال  
گردید اور جواب فرمود که آن راجح است: ناریب پس و بالی بروید و بجز  
عین پس و ران و خل مشوید و سر خدا است پس بچگاه خود را بسده و دهن آن

سپا شید حسن سگیو بید که قویے را دریا خصم که ایشان بدل آشاد ترا زان بودند  
 که شهاب نعمت و اگر شمارا دیدند می تندے نمیند الا و یوانگان و آن قوم غربت در بلاد  
 شهاب ایشان رامی دیدند مگه گفتند نمیند الا و یوانگان و آن قوم غربت در بلاد  
 از آن سکردن نه تا ول ایشان از دنیا برخاسته گستاخ شرو و تا پوت هرگ  
 ابتدا بسیج چیز آدمیت نمی تندند بار سول صلی اللہ علیہ و آله و سلم گفت ترا دوست  
 میدارم گفت در روایتی راساخته باش گفت خدا را دوست میدارم گفت  
 بلار راساخته باش و چون آن حضرت صلوات اللہ علیہ از قویے پرسیدند  
 که نشان ایشان چیزیست گفتند در بلاد صبر کنیم و نشت شکر کنیم و تقضی رضا کم  
 گفت این قوم حکما اند و علمای اند نزدیک است از عظیم فقره ایشان که اینها باشند  
 کو دور زدن بیرون کو بیدهیت آنست که چیزی از کسی خواهی حتی از قدیم  
 انجیل تولائی آن برای تو خواسته تو باید رضا کس اور رخواهی گردد و یعنی  
 گفته اند شرط رضا آنست که دعائیکی و هر چیزی از خدا ای توانی  
 خواهی گردید و پانچ هشت را صنی باشی و پیغاییت و شخص اشکانی که آن بیرون  
 از رضا کس ای توانی ای داشت و از شهر کے که در آن معصیت یا وبا ثواب  
 باشد نگیری کے که این از قضا کار نخیتن بود و این همه خطا است اما دعا رسول  
 صلی اللہ علیہ و آله و سلم گرد و فرمود و عالج عبادت است و محییت و فعالیت  
 آنست که در دل رفت و شکستگی و تضرع و محشر و تو افع و التجا سجن تعالی  
 پرید آمد و اینهم صفات محظوظ است و همچنانکه خود را آب تشنگی ببرد و خود  
 نان تاگر شنگی ببرد و پوشیدن جا سر تا سر را فرع کند خود رف رضا بپوشد

در عکار دان تا پایه برو و تمہارین بود بازیست چه ایز بسیب ساخته شد و پدان  
فرمود و نجات آن فرمادن بر خواست رحماباشد بحکم و سے امار خداران  
پیو صیت حکومه برو و بود و زان خی آمد و است و گفته تلہ کر که بآن رضاد پوران  
شکرکیب است و فرمود و اگر بندو را مشتری کیشند و سی و بی غرب بآن رضاد پوران  
شکرکیب است رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میزرا به آنچی منین بین خمس  
شیدا اند کنون من یخسید ڈیمن فیق یلمع تھر و مکہ فریق نله و شیطان  
یُصلیه و نش دن زیست غریبیتے مومن بیان پنج سخته روزگار یگندار  
اول شیوه سنت که بر دے رسید کنند و هم منافق که دری راشن  
رسیدار مرسم و هم کافر کے که با و خنگ رسید کنند جویش شارع شیطان یکم  
یخواهد که اور اگر اه کند و اد نجات او رسید کنند خی پشم لفظ که اور ای خطفه  
ہوا سے نفسانی رسید و اتفف را بھو جب فرمادن حق باز رسید اور و مکان  
خنی ہاو سیلات سعادت ابد سے و باد شاہی سرد سے و رسید و عیسیٰ صلوات  
و سلامہ علیہ پائی کے علیہ استلام گفت هر کو ترا پیزیر گوید و راست گویش کر  
کن و اگر در نوع کو یہ شکر عظیم تر کن که از دیوان تو علکے بیزرا نید و بے نج تو  
بینی که عبادت آنکس دیوان تو اور ند عهد اشون مسعود رضی اللہ عنہ گفت  
رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہالی قسمت رسید و کی گفت این قسمتی است که  
ذرا نہ کرده اند بینیے بالنهاد نیست این سعد و این سخن حکایت کرد  
نزد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و آن حضرت صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم  
خشمگین شد و رسے سبارش سرخ گشت و پیش ازین نگفت که حق تعا

بر برادر موسی سے رحمت کناد کر اور ابیش ازین ربنا نہیں نہ دھب سکر کرد

### مسنونی

صلطفہ مرے شگا فد نیم شب	ٹراڑے مے خاید زکیہ ز بولب
آن سیجا مردہ زندہ سے کند	وان جو دا ز خشم سبالت میکند
خدا یعنی سیف ما یاد اگر شمارا عقوبستے رسود مکافات کنید سهم چند آن کنید و اگر صبر کنید بتر	

### بلیت

ز خیرت خیر میں آید بکن چند انکه جوانی	اسکافانی بدی کروں نسیکو یم تو خود افی
حضرت مرضیح علیہ السلام فرمودیت میکن شمارا پنج چیز کہ اگر باری تھیں ایں خیر ما بتر	پرشینیہ و بجا ہا بروید مسرا وار بیشدیکی آنکہ می یاد کے اسید ندار دیج کی ای از شما بخیر پر و شگا خود
و نت رسید از تیج چیز کہ از گناہان خود دشمن ندار دیج کی ای از شما و قیکہ از و بپرسند چیزی را	ندا نداز انکہ بکو یک کہ من نسید لام و شرم ندار دیج کی ای از شما و قیکہ چیزی کے چیزیے را نہ اند از انکہ
آن چیز پیا موز و دصیت میکن شمارا بصر بر کر بدرستیکہ صبر از ایمان بنزلہ کہ سرست	آن چیز پیا موز و دصیت میکن شمارا بصر بر کر بدرستیکہ صبر از ایمان بنزلہ کہ سرست
از حق و در تھی کہ با او سر نباشد چیزیے بخود ہچین در ایمان یکہ با او صبر تو و چیز	نباشد فرمود آن حضرت علیہ السلام صبر بار ہوا و ثر زمان تیرا ندازے سے میکند
و جمع زمان را یارے سے مید ہو یعنی کسیکہ در ہوا و ثر زمان دنو امہب دوران	و جمع زمان را یارے سے مید ہو یعنی کسیکہ در ہوا و ثر زمان دنو امہب دوران
صبر راشوار ساز و گوئے کے کو در بر ابر آن تیرے اند از دو بدان سبب تیر ہوا و	صبر راشوار ساز و گوئے کے کو در بر ابر آن تیرے اند از دو بدان سبب تیر ہوا و
را از خود دفع مے کند و کسیکہ در وقت صیبیت جمع کند در انچہ خواہش نہیں ماندا	را از خود دفع مے کند و کسیکہ در وقت صیبیت جمع کند در انچہ خواہش نہیں ماندا
یارے سے مید ہو چہ جمع صیبیت دیگریت لپس بواسطہ جمع صیبیت او مصائب	یارے سے مید ہو چہ جمع صیبیت دیگریت لپس بواسطہ جمع صیبیت او مصائب
سے شود والم او زیادہ سیکر دو فرمودند ہر کہ صلاح کند در حال یکہ بواسطہ کاری	سے شود والم او زیادہ سیکر دو فرمودند ہر کہ صلاح کند در حال یکہ بواسطہ کاری

از کار رہست و نیا آنده بگین باشد پس پر کشیده آنکس هم باج کرد و باشد  
در خود لیکن قضاۓ سے ائمۂ را خوش نہاد و ہر کس کو صلح کند در حال یک شکایت  
از صیحت کند که باور سیده و باشد پس آنکس شکایت نی کند مگر پروردگار خود را  
دور تفریت قوی فرمود و اند که هر چنانکس کو خواهد صبر کند باید که صبر کند مثل ہبہ  
آن دا ان و اگر آن صبر از دست او بر نماید که تسلی گیر و مثل تسلی غافلان و در خبر  
و گیر چنین است که با شعث بن قیس فرمودند که اگر صبر کنے مثل بزرگان صبر کن  
و گرند مثل بیان کنند گیر دفعہ بترانست که در صیحت صبر کنی و جز عتمانی و اگر ن  
از حیوانات که باشند که بھرگ کیل کر کتر نباشد و پروردے در مقام تسلی بیان نیز

### مسن شنوی

غم کمن از دیدن سخته گران  
نزد اهل صدق شاکر نیست  
در پلا و قیمت کر صابر نیست

تاشویے در در و زگار از صابر ان  
در پلا و قیمت کر صابر نیست  
گرچه داری فرع را انتظار

خدا و نمک عالمیان پیوسته دوستان خود را بپلا باد و ختیما پر در شر منید  
تادر امور دنیویے از دشمنان ترسند و در کار راهی اخروی از شیطان و  
کید او آن دشنه نکند حکایت در کتابی که در صفت حیوانات  
تو مشترک آندر کویست که بچوپ شیر پراول که با شیر از فانہ برآید از ہر طرف که آوان  
پا مدد لے شنود ترسند اضطراب کند شیر بچوپ شیر را در کنار گیر و در ہر کوش  
جنہد آواز میبکند و نیز اذان از شعینه بچوچ صداسے آن بچوچ ترسند  
ہر چوچ شیر را پا بچو خود این قسم تجسس بر جا طرد شیر از سرین را

با ووستان و سب کان خود که پر در ده لطفت او بینند چون شپاشه

## بایس ششم در توکل

بعد از آنکه توکل دل برداشتن است از اسباب و بحضرت مسیب الاسباب  
تجویج نمودن و رکھایت کار را بخود رانه طلبی کیل و سر که کار خود بخدا میتعال  
تفویض نماید و در هر چیزی آیدی عماماد بر کرم الگی کند یعنی کار او بروقت داخل اخراج کرد

### مشنوی

چیست از تسلیم خود محبوب تر	غیرت کسب از توکل خوب تر
نصرت از وسیع خواهی از عالم	منتهی زدن خواهی از گنج و مال

او رده اند عابد سے متوكل و رسجد بے بود امام مسجد چند بار گفت اور آنکه تو  
چیزی بے خدا سے اگر کسب کننے فاضل است گفت جو دوست و دین جسمانی یعنی بر غرض  
دونان حفمان کرده که بین میرساند گفت اگر چنین بود رواست اگر کسب  
تفاضل است گفت اے چوان مرد ترا نیز نرا وسیع آفت که امامت نکننے  
کر خواهی چو دوست نزد تو از حفمان بجهت تعامل قوی ترست

### مشنوی

جهد حبسته دیگرے مدآن ای باعیار	کسب بزرگ نامے مدآن ای ناماوار
اعیال حضر تمیم و شیر خواه	گفت الحق عیال للا را

تو اسے رکھتی توکل آفت که از حقیر نہستن مخلوقات نشاند خواز دوست  
پیش گرفتاران بضمیم اسکان فروشیار دوست سے جوی وجہ در بحیرے

لطفه و جبیه گردان می‌شند خود را اشکنند و بوس داشته و خوشید و برای میمه گوشید و تو شه خود را از اوقات خیست و حضیض نهادت نیفکند و سر کشید و تکبر پنجه ای جهان عادت نمود و روت توجه به رکا ه باشد ای ای ای داشایان را در کوئی ای  
بکمال افتخار است و گردایان را در شر را از منصب سف ای ای ای ای ای عار

### مشطوفه

ای هر گذاشی کوئی تو شایقی شهریاری	او را سے تو گدای فخری بودنے عبار
حسان بی حساب بدل سعی ای ای ای ای	از تمام ای شمارت بل سچ ای ای ای ای
خیست شفیع شفیع پل روی جون تیکی	خیست بیش کردن بی تسلیم چون تو یار

یکی از بزرگان دین نقل میکنند که قدر معاش خانه مشوش میداشت شفیع  
از باطن درخت آمد و از من سوال کرد که در ازیل تو خواسته بودی که ترا بوجود آزمه  
یا او خواسته بود کفیر او خواسته بود گفت آنقدر که خواهی در دنیا پاشے  
پانقدر که او خواهد گفت از آن مقدار که او خواهد گفت خود را محتاج آفریده  
یا از اگفتہ مرآگفت سیدالی که کیا میست روزے و کجا میست یا او میداند  
گفتہم او میداند گفت او بروزے رسانیدن محتاج است کفیر محتاج غیبت  
و عده او را عتما و راهی شاید یک گفت پس توجه کاره که خرم روزی بخوبے

### فورد

رزق را میزد سے رسان پر میدید	بیه ماس هرگز نماند عنکبوت
پرسکی گفتہ ای خیر روزے من بود هر چند از وسے گز نخشم در من آویخت و	
بلخی نصیب من بنو دچنده ای تکه در وسے آویخت هم از من کریخت و هر ب	

پن الور و گفت آسمان آهشین دز میں رویین شود و من در خوارند و هر روزی خود بینیم تر سه که مشترک باشم و خدا سے تعالیٰ حواله رزق بآسمان کرد و هاست تا بدانند که کسے را بد ان دست نیست ۴۴۴

## سشنوی

سفے اشمار رفق کلم شنیده	امدین پستی چہ بہ پسیده
ہین توکل کن لدران پاو دست	رزق تو پر تو ز تو عاشق ترست
رزق از دسے جو مجو ز زید عسر	ستے از دسے جو مجو از تک خود

فرمود مرتضی شیخ علیہ السلام یعنی بطلب رزق را از انکه صناسن کویست	که تپور سانده و پیرستیکر صناسن آزا از خود بایز شنیدار دکر نرساند و بطلب
رزق را از مثل خود کر او نیز طالب رزق است و صناسن رزقی تو نیست	رزق را از مثل خود کر او نیز طالب رزق است و صناسن رزقی تو نیست
و بعد و کند خلف و عده و ناید و اگر صناسن شود ترا جیانت و نادیدگر دادت	

## قطع

فرا موشت نکرد ایز دران حال	که بودست نخواهد فون و مد ہوش
روانست داد طبع و عمل و اوراک	جمال و نظر و رای و ذکر بث و بکش
و دیگشت مرتب کرد بر گفت	دو بار و بیست هر شب ساخت ببر و بکش
چیز می سپندار سے ای ناچیز محبت	که خواهد کرد نشتر دز سے فراموش

از امام جعفر صادق علیہ السلام منقول است که شیخان میگوید که این چیز	مرا چاره نیست و سائر مردمان در قبضه من اند اول کسیکاره توکل بخدا کند
نیست و درست در جمیع امور خود و وصیم آنکه ند کر خدا اشغال گرد و شوی روز	

سو هم آنکه اینچه بخوردند پسند و بد میگیرے نه پسند و چهار هم آنکه بسته باشد  
جن ع نکند خیزیم آنکه بسته خود را خواهد باشد در جمیع امور

## قطعہ

کشید توکل گر آید بسته | در گنج اقبال بتوان گشود  
بچوگان صدق اندرین عومنه | ز سیدان تو ان گوی دلست بود  
گوسته نوبتے در بخش تقطع عظیمی افتاد شفیق بیخ نه غدران ایام پر خل  
دنیا بود روزی سے در راه سیر فلت غلام سے را دید که باز سے میکرد و میخندید  
شفیق بوسے گفت ای علام شریم ندارے که کسے خندے نمی بینی  
که خلاائق و عنایم داندوه و گرسته نکل گرفتار اند علام گفت صراحت چه سخواج  
دارم که دیگر در لذک اوست که چندین هزار من گندم وارد مرکز شریمه  
شخواره و داشت شفیق ازین سخن خوش وقت شد و گفت الله فدا کے کی  
بخواجد خود که اینبارے از فله دار و چنین سے نازد تو که ماک الملکی و روز  
بندگان از پیش خود سے فرستے ماچرا اندوه خوریم و به دراین و آن بجا  
پر ویم در حال از شغل دنیا و است باز کشید و رو سمعت تعالی آورد  
روز توکل پدر حبیب کمال رسید و چهواره این رباعی سبے خواهد

## رباعی

مال و سترے اگر ندارم درست | پا فتیم بانعم که مرافق خوش است  
اند شه چرا کنم زبے برگی خویش | گر ترجیح ندارم چون تو دارم همیشت  
پس توکل را هم قوت یقین باید و هم قوت دل تمازن راضی ای ازول بود

سازار اسلام و اعتماد تمام حاصل نماید تو کل نبود که منعه تو کل اعتماد دلست بر جای خود  
در کار باموجون خلیل علیه السلام را در مخفیق نمایند تا باشش اندازند گفت  
جیسے امند و غسم الوکیل چون در سوابو در جبر مکمل علیه السلام آمد و گفت پیغام  
گفت پتوند و این رزان گفت تا بگفته خود که گفت جسی امند و فاکر دوپشد

### مسئلہ شنبوی

آن توکل کو خلیل پیدا نہ ترا	متائب رو زحمت آہمیل را
آن توکل کو کھیس نہ ترا	تائند شر اه قصر نہیل را
آن کے رکش خدا حافظ بود	مرغ و ماء بے مرور احاب شود

پایید و نست که کسے تخيیل کنند که شرط توکل آن باشد که چه کار بانجدا  
پایز گذارد و بخستیار خود پیغام کانکنند البتہ تاکب نکند و پیغام پیغام  
فرزدارانه نند و از مار و کثر دم و شیر نگر نزد و اگر چیار شود دار و نخورد این سمع  
خطاست که چه پر خلاف شرع است و توکل بر شرع بنانکروه اند حکومه  
مخالفت شرع باشد بلکه اختیار آدمی میباشد آوردن مال باشد کنند و  
یاد نگاه پداشت آنکه دار و پار و فرع خر سے که حاصل نیاده باشد یاد را  
خر سے که حاصل آمده باشد و توکل در هر یکی ازین حکمی دارد

### مسئلہ شنبوی

کتاب کن پس تکمیل برجبار کن	کر توکل سے کنے در کار کن
از توکل در سب کا ہل مشو	از توکل اسرار شنو
اعرابی برد رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد گفت شر را پکرو	

گفت گذاشت و توکل کردم گفت پسند و توکل کن + +

### مشنوی

گفته: چنین برای خود بینند	با توکل زافویے اشتر پسند
اصل نه کش از کوتاه است و حکم این آنست که برای خود از خازن نکند	
پس اگر نه دو مال در دست خود چنان داند که در خستگاه خدای تعالی است	
مردات عجیب و نکنند توکل باطل نشود و این که بیان شده حکم و تنهای است	
اما سعیل بانگیک سال بند توکلش باطل نشود مگر که از یک سال نماید	
رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برای عیال وضعف دل ایشان یک سال	
شاد و پرای خود از بامداد شبانگاه مگذاشته و اگر گذاشتی در توکل	
او زیان نکر و سے که بودن آن در دست و سے در دست دیگر نزد چو	
و هر دیگر بیکے بود سے نیکن خلق را بیا ساخت بر و جو ضعیت ایشان	

### فرو

خوس کرد بار و وزنے ما آسمانهارا	دل آگا دورانه پیش رو زی چرا باشد
---------------------------------	----------------------------------

اگر کسے چنان بود که اگر از خازن نکند دل او مضر طب خواهد بود و حیث	
بنجت خواهد داشت اور از خوار اوی تر بکد اگر چنان بود که دل او آرام نگیرد	
و بکر و فکر شنوس لئے نتواند بود ضیائے دار و که کفا است او ازان پیاید اور ا	
آن اوسے ترک که بقد کفا است ضیایع دار و که مقصود ازین یہ که دل است	
نماید کر حق تعالی مستغرق بود کیکے از انبیا شکایت کرد از ضعف و حیا آمد	
پس که گوشت بخورد شیر و قوچے کل کردند از زشی فرزندان ایشان	

پرسوں آن روز گار و سے اندکہ بگوئے تا زمان ایشان بر کرستے نہیں بخوبی  
فسر زند ایشان نیکو آئیند در آلبستنی بھی بخوردندے و دلناہس طب  
پس ان زین جملہ معلوم شد کہ دار و سبب شفاقت نان و آب سبب  
سریری است و همه تدبیر سبب، الہ سباب است در خبر است که موسی علیہ السلام  
گفت یا رب پیمار سے از کیست و شفا از کیست گفت ہر دواز من است  
گفت پس طبیب بچہ کار سے آیی گفت ایشان بدان سبب اند تار و زنے  
از زین بخورند و شنیدگان مرادول خوش میدیند پس توکل درین نیز بعلم  
و بحال است که اعتماد بر آفریدیگار کند نہ پردار و کلبی کارس دار و خورنام  
و پلک شدن حکیم ابو القاسم کرم کرانی کہ اور ابا شیخ ابو علی سماحتوار دادو  
ئے گوی طبیب خادم قضا و قدر است خواہ بیمار بہ مشود خواہ نشوو

### چیزت

پس	چہرہ مقصود بیزو دے بیدید	ہر کہ یقینیش بتوکل کشید
مشتوکل آن بود کہ اگر سجانہ رو دو کالا دڑو بردہ باشد راضی بود و قضا	حق تعالیٰ و رجور نشو و بلکہ چون بیرون رو دیزبان حال گوید کر فضل	نہ برائے آن مے ختم تا قضاۓ تو رفع کنم لیکن تا سنت ترا خفت
کشم بار خدا یا اگر کسے را بین مال سلطان کئے راضی ام حکیم تو کہ نہ اتم کرایں	برائے روزے دیگر کسے آفریدیہ و بجاریت بمن سپردہ یا پرائے	من آفریدیہ سو سے علیہ اسلام را علیتی پیدا آمد بنے اسرائیل گفتند
داروے این فلان چیزت گفت و امر کشم تا او خود عافیت دیں		

آن علت و رازگر شید گفتند دارو سے این صروف و مجبوب است و در حال پرشود گفت نخواهیم علت پیدا نمود و ح آمد که بغزت من که تادارو بخواهیم عافت نفرستم نخود و سپریش دیپزیرے در دل او افتد و ح آمد که تو نیخواهیم که علت من بتوکنند در باطن کنی متفهمها در دارو که نهاد جبزند

## فہرست

غافل منشیین کے عالم	اسباب نگهدارو تو کھل سیکن
---------------------	---------------------------

منقول است که چون آدم علیہ السلام پیدا شد اور اسرار کار پذیری کرد  
که انان پخته شود و سرداری نماین هزار و یکم بود اخچه از کتب سیر تحقیق  
پیوسته اینکه چون حضرت آدم علی بنینا و علیہ السلام از بیست پیدا  
فرود آمد مدت حدید چون بر پیشہ دشکم گر سنه می گشت تاریخ سے بپرسیل  
بریمان حضرت رب العالمین پر پرسش او بعصر صدر زمین تشریف آورد  
استفاراً حوال خود فرمود که نفس خود قلن و خطراب سے بنیم که بوجہ آن  
یعبادت پر نئے قوانین خاست و گمان می برم که در گوشت و پوت من  
مورا است که حرکت می کند پس بپرسیل گفت آنرا جوع میگویند آدم علیہ السلام  
گفت استخدام ازین اوقیت بچکی یعنی میر گرد و جبریل گفت نخود شد  
که طریق آن بتوکمشوف گرد و این گفت و از عیش آدم علیہ السلام غائب شد  
و بعد از آن نیامدند و گاو سرخ و پرو ایشی می سرخ و دیگرے سیاه و سند  
و خالیکے و چوب پسند آن بجا اور دو بآدم علیہ السلام پسرو و بعد از آن شراره  
از جهنم برآورده در سنگ و آهن محبوس گردانید و بعد از آن خرطیله که در آن

شد و از کندم انداخته بود با وهم داد و گفت که دوازین سه تعلق میباشد  
 و یکسیخو احضرت آدم علیه السلام پرسید که این را بخورم چبریل علیه السلام  
 گفت که نگیرد ارکه این سند جو عن تو خواهد بود آورده اند که وزن هر کیل دانه  
 ازان هزار و هشتصد درم بود و بقیه سه هزار و هفتصد درم پس حضرت  
 آدم علیه السلام به پاییت چبریل کا و را پرست و در زیر چوب و آهن شیوه  
 تازین بشنگانه و صلح زراعت گردانید و خسنه پاشید و چون درخت برآمد  
 و بار آورد خواست که از گندم سیر تناول فرماید چبریل علیه السلام منع فرمود  
 خواست یک گندم خوش بست بار دگر آدم علیه السلام خواست که بخورد چبریل  
 بصر دلنش کرد تا گندم خشک شد و باردا و تعلیم چبریل درس بآخت و پروردید  
 و خرسن کرد و گرفت و کاه را از وانه چید و آساخت و در میان سنگ آرد کرد و  
 و سرشت و هر صورت که بان طار سے میشد آدم علیه السلام منع خواست که بگ  
 آن اندام نماید منع چبریل ممتنع میشد بعد ازان چبریل فرمود که مغایر  
 و هنوز همچ کن و آتش بیفروز آدم علیه السلام نمی بجا آورد و آن حمیرا کو حاج کرد  
 و در میان آتش نهاد تنان نپنجه شود و گویند طول و عرض آن نان پانصد گز و  
 بعده گفت که نان را آساخت و در تور بست چون برون آورد چبریل از فرمود که  
 یک زمان و یک صبر کن تا آن سرد شود آدم علیه السلام گفت سبحان الله  
 مر این همه مشقت باشد که تا تحریر اطعمه معد و سازم چون وقت تناول شد  
 و آدم علیه السلام خواست که دست دراز گندم چبریل گفت ای آدم نصیب چو  
 چید اکن آدم علیه السلام حصه خواراقین کرد پس پار عیال کشیدن

از مقدمه ایشان ترتیب کردند ازان روز بزرگ مردان قیمی با افتخار  
آنکه اندیشه اندیشه از کار میباشد که در ناشیت کسب میراث زدن در دین تو اندیشه خواهد

## باب حفظ درخوبی قناعت و زرشستی حرص و جمع

چنانکه رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند که مکن که او را باشد  
و اوندوند و قدر کفاوت باو و او زیاد و بیان قناعت کردند

### نوشت

قناعت کن ای نفس یا اندیشه که از حرص خوار سے رسید بشکر	شکر که کنج سلاست بکنج اندیشه
شکر کشند قاردن نهست پست	کشند مرد را نفس آماره خوار
دو دام و مرغ ہوا راستا میں	دو دام و مرغ ہوا راستا میں
پیش کر کردند کشند بروجوش	پیش کر کردند کشند بروجوش

روایت نو و حضرت امام حسن بن علی علیہما السلام از پدر خود و او از  
حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت رسول اللہ که خدا سے تعالیٰ  
سیغ ما یید اسے فرزند آدم اگر عمل کر دے ہا نچہ ترا واجب کرد و امیر کشند  
از عبادت کشند و تین مرد سے و اگر احیثنا بمنائی ازانچه ترا حرام  
نحو وہ ام ازا و رَغْ و پر سیزگار ترینی و اگر قناعت کنی ہا نچہ بتو داد و ام ازا و نکر تر

### مشتمل نوی

از قناعت کے توجیان افراد ختنے	از قناعت کے توجیان افراد ختنے
-------------------------------	-------------------------------

این قناعت نیست بجز کنج روان تو مزن لافت از سه مرنج رون

کفته اند خبیش بهر که کنی ملند تری زو و همیاچ بهر که دار که فرو تر و همیا بکه بود بی ابر

### قطعہ

ازین بی پاره می باید شنیدن	پسندان عالم را یکی پسند
وز انجا سنگ صدم من آوریدن	کبوه قاف رفتن پا پرسنه
زیلک دیده آتش پاره چندان	آتش دان فرور فتن مکونار
بناخن راه در غار ابریدن	ز دندان رخنه در غولا و کردن
مر شرق جانب غرب دویدن	قبح سرگرفتن صد شتر با بر
مر باره مت دو نان کشیدن	لیے پر جا می آسان تر نمایی

پرس اهل اسلام یکی نمایع ترین و حشیم روشن کشندہ ترین چیزها  
هر دم را قناعت و رضاست و ضر کشندہ ترین و شیع ترین حرص و  
غصب چه بترین چیزها در دنیا سرور است که فرهاد خیرات است و خات ترین  
چیزها غشم و اندوه که نتیجه پسیات است سرور حمل نمی شود والاقبت  
در رضا و غشم و اندوه طاری نمی گرد و مگر بحرص و غصب و هرگز جمع  
نمیشود قناعت با حرص در رضا با غصب و سرور با غم باید رافت که  
لبیکس از شوی حرص و طبع بسودا سے زیاده طلبی اچه موجود  
و هشتند که بران قناعت بنو و مفتوده اند شاھرے  
درین سخن پرسیں تمیل حکایتی دنیظم آورده که مناسب به قائم

بوده است خوب که دم خود را شر از دست نمایم غم بدهد و می فرماید  
و در دم طلبی و تدم نهان نماید زدن دم نماید طلبی پیدا و دشمن نماید  
نگاه نه زر او و چنستیار سے بگذشت میان گشت زار است  
و همانگاه مگر شش زنگوش شدید بیرون بر جایت از زد و گوش بسید  
که میین خرک آرزوی و محکم است اما یافته دم دو گوش گم کرد  
آنکس که ز حد بروان نند گام ایست سزا سے او سرا بحاج  
سفر اطلاع سے گوید بحال کسیکه حکمت و صحت با و عطا شده و در نظر  
طلبا و نقشه اند و پناک بود چه نتیجه حکمت و صحت راحت و شرکه طلا  
و نقشه علم و محنت است کی از صاحب شر و توان با و گفت لپس از فقیری  
و بضری گفت اگر تو فقیر را میدهشی از دل سوری من شنول پرسوزی خود گشی

### مششوی

هر که بزندان جالت گشت	چشتگد اور چه زر شهد خست
مرد که از عسله تو نگر بود	کے نظر شش بزر و گوش بود
کو سیند کی ار اصر اسر اطلاع را دید که گیاه صحرای خور و گفت اگر خست	پادشاه می کردے از خوردان کیا می بے نیاز می شد سے سفر اطلاع
اگر ترا قوت خوردان گیاه می بود از خدمت مثل خود می مستخری گشتی	

### بسیت

بسیت آنکه تغیثه کردن خیر	بازدست بر سینه پیش امیر
آورده اند که سدلیان محروم غاز سے بچگام غمیت سو منات بزیارت	

بگی از بزرگترین دین و فتن استند عالی فاتحه من و محبان و صفت تعالیٰ استاد  
برای تفسیر آنها ششادیل هست که ششادیل التام فرمود آن بزرگ  
چواب داد که شیرین ترین آنال و معنی این آمیخت آنست که ترا با هزار و سه هزار قصیل  
جنگک و خیزدز فرسنگک ولاست آبادان و صد هزار سوار کامل بطلب حابت  
و خانه های پون من گذاشت آوردو در صفت تعالیٰ باز درار و در ایمان گذیم  
و پاپے بر سنه ملکس قناعت در صدر غرست چاده داده

## رباع

آن کو قناعت	از ضیغیش تعریف نہ من تشاشد
و ایک	متقویت نہ من تشاشد

فر صحیفه سلیمان بن واو و علی بنی اعلمیه بصلوۃ و اسلام مسطور است که  
فرمود طلبچه زیادتی در دنیا کنید که در خانه خواه صاحب خانه که میگذرد  
و خواه مهان کیش کم بیش نتواند خورد پس خواهد آمک کس زیاده دارد خواه دانکه  
بقدر عاجز نه درار و رانقلع بآن کیسا نند و صاحبی بیادی طلب اتفاق شوت زیاده

## پنجم

کنے تسبیح صد ماکسلیانی به آمیخت	چو خاتم گری بینید سے از قناعت شکن
ار سلطان طایس کنیت کنے که پر کفاف بیعت تقدیر باشد لشاید که زیادتی	طلب بد چه آنرا نهایتیے بناشد و طالب آن را مکاره بینه نهایت ارسد

## شیخ

منجان راجحیز زر باقیست مارف و سای	تشه آخر تشنه خیر دگر کشد در یا خواب
-----------------------------------	-------------------------------------

## شیوه محدث

۴۹

میکند که میگوید که سخن این بود: «بزرگتر از تراز بود و میتوانست در تراز خود را بگیرد»<sup>۱۰</sup> این شیوه خوشتر از قناعت نبود و پس از آن داد و داشت: «تراز خود را بگیرد و آنچه  
کس سبکبار تراز کسے بنواد که هر تراز دنایل بر روسیج کسی اپنے یا او غلط است اما  
عافیت پذیری این بود صراحت و بیست که مرد است که تراز رسول الله است اما اینجا بهم  
آنکه گفت مراد ای این کسی که خداوند خاتم مراد است داشته فرموده بودند  
در وسیع و مجمع مدار اینچه در دست مراد است فرموده مرضی خلی علی تبلیغ بردار  
لی رضی اللہ اس عیینه باشد که درین شیوه پنهانیت رفاه مراد است و مرضی تو ان کی رحیمه  
و شعار باش که مرد شیر رفقا چو سے نایمه بنوز تار افسه اندیشیجیه چن خالک گفت  
مرد مرد پوست پنگ را پیشانگ گردانند چکونه پیرین و گیرن کن از این اینها  
علی علیه السلام فرموده بیشتر ملاکت عقول و زیربر قهای چشم است غشی پنا چشم اش و  
وصفا عقد و حیر پنجه که افتد آن چیز را نابوکر و اندیفع و بجزه ای ای ای ای ای ای

## مسنونی

از حب من و آنکه در می بدم	با تور و آرد و زهار
که غذا خواهد شد	که می بدم
کسے از ذوق و لذت	و قناعت میتوانند
شمعی گویا سبک صنور و دلگزینش	گفت چه خوابی از من گفت آنکه ترا بپیش
و بخور هم گفت از خود و من چیزی نیاید لیکن سده تن	تر ایام موڑ که آن
تر ایام موڑ که آن	شمعی و سوسم آنکاه گویم که از درخت برسد که
هر چیزی که نمی بدانست	هر چیزی که از درخت بگیرد
بچشم گفت اول بگیر و بچشم از دست تبر قلت	بران حضرت خوارج کار زیارت

بر، بخت نشست گفت، و مکان گفت سخن محل باور نکن و بپرید و پرسکو و  
نشست گفت ادمی به بخت آگرم امیکشتن تو انگرد می شد که در شکم من  
دو مرد ایار پرست و هر کسی بست مشتعال و هر گز در لشیش نشد می شد که اکن مرد  
آنکشت در زمان گرفت و گفت در زینما اینست افسوس گفت آنون و مکان  
گفت تو آن دور از اموش کردی سوهم چه کنن ترا گفتم مر رفته حضرت محترم  
و محل باور نکن من در دست تو با همه کوشش پوست و پر و بال و مشتعال  
ببور مر در زمان این زیارت بست مشتعال چگونه بود این گفت و پرید این  
شل برای این گفته شد تا ساعه مشمود چون طبع پرید آید همه محلات باور نکن  
حکیم هماد و حربیش گفت و چیز است که آدمی بآن دو چیز دنیا سے خود را  
بسلاخ می آورد کی آوبه که نفس خود را بآن عادت دهد و یکی سعی در کار  
کویی کردند گاهی نیش نفراغت بگذرد و همچنین در چیز است که بآن مجموعی از  
آخرت خود را یکی تئیر کرده خطا می خود را در کار را بشناسد و یکی همچنین بلند  
کردن بون ساز دبآن حرص خود را امیر المؤمنین علی علیه السلام هنر ما یکی پیچ گفت  
بالا تراز هم نیست و پیچ عجزی عجزی تراز تقوی نیست و پیچ نایی چکم تراز ورع نیست و  
پیچ شفیع مقبول تراز تو پیست و پیچ بمحی بی نیاز گشته در از قنایت نیست و پیچ نایی  
 قادر بر زده تراز راضی بود این بقدر وقت نیست و هرگز کسی که بعد از اتفاق که تو شد جایات  
اکتفا کند بدست چنگ اواز برای خود را حست بجهنم شده باشد و چنین آسان برخاسته خواهی  
گرواینده و طبع کلیه محنت است و جایی تعجب و مشقت و حرص کبر و حسد هر چیز  
آدمی را بخواهد که در چاهه اند و در از زند و حرص جامع جمیع عیمهای کوچیج است

## قطعه

سته خود فی امل از بسته نماید ترسته ای هم که بسته باشد و مکنون شود  
افشانستی نماید کیک شب بناهه باز روزانه ایمدازان بیشتر روز پیشتر نماید و شو  
لیکن هرست شراب و میان از روزی جملی ثابوقت در تیه داشته باشد و شود

**منقول است** مولانا ارشاد و اعفو نه از کجا یا یان مشاور است و در زمان  
ملائمه نمایند و عذر میگفت و مردم را متاثر و گریان نمایند باخت و بو و خبر خبر  
طیح گردانند نمایند باخت و کیمیها نمایند سمعان ایک میو پر و داشت  
و داشتند که حسین خواست که رسوس نمایند شیر از فر نمایند نزد شاه شجاع بعد از  
مشور است باز ایان دولت رفم آن کار پر نام مولانا ارشاد کشید و نهایت  
المح و پیغ بوده لپس او را طلب بیدند و مکانه نمایند گفتند که بر این ضرورت نمایند آنده  
که رسوس نمایند شجاع فرستم ملازمان رقیب بر تو کشید و اندکی بین این آنده  
دو توهیب بزرگی است که همه فتنا میل و کمالات ترا می پوشد کنون اگر عمد  
میگنند که ما بجا گذاهی نمکنی و مراسب نامکوس نسازی نمایند برچه مد نهایت تو پشت  
لقد از خسروزاد مید چشم گفت انجا کم از بست هزار دینار میباشد پس بست هزار  
و دینار نقد از خزینه بر دشمن داشتند و پیغمبر از دینار دیگر بردازد و نزد خانه از تیپ سپاه  
سفر کرد و پیغمبر از رفت و او اسے رسالت نمود و پدر علی چواب پذیره نهاد و خواست  
که بگرد و در شاه شجاع وارکان دولت را ایل آن دولت از خود صنیع خواهم ازو  
او خاص مجلس کردند و گفتند در تهای است که از افواه و لسانه سفت و عخط و نشیه  
و نهایت آرزو داشتم که من یا همچو کیک محلی و گیوگی و مار اصطفید گر و ای مولانا ای

نیا بوسیان خدش شاه تخت جام و خواره دو عوام را قول کرد که بعد از نماز جمعه در مسجد جان  
مجلس کنند و وعظ آنکه بود پیش از مجلس شدند ناقص بسیار در همایش حاضر شدند، شاه تخت جام  
و سید اعیان شیراز نشستند به لامار شده به منیر برآمد و مجلس شد که مرگ است و  
سرخوان را بگزیده بینیک متاثر شد اخراج دید که باز از وعظ آنکه مسجد خانه  
را غایب قوت خاموش کرده بود کیست آمد و تو اخراج دید که خود را اضطرد کند گفت:  
غزیان من سپیش ازین کاره کار و برسی سپیش از کیمی کرم غزیان در روزه سیک  
لیکرو (وقتی) که روزی برسی داده ایم آورده همراه از گداسته سوگند را از دل انزوا  
اگر من سوگند خود را هم که که این کرم شاخه دنگورده دید که هر اچیزی خوب بسید مردم درین  
آن گزینه خندان شدند و چند دان خدمت بجا آور دند که مدعاوی او حاصل شد.

### بیت

خوبی بدر طبیعت که نشست از خود چیزی بتوت مرگ از روزت

### باشند هم در تعریف میان و بی تکلف و حق همسانگی

چنانکه رسول فضل اشد علیه و آله و سلم فرمود خیر و کیمی هم امن آطعمه الطعمه  
یعنی بقیرین شما آنست که طعام بیشتر داشته باشیم

شکر بجا آر که مسان تو	اروزی خود بخورد از خوان تو
-----------------------	----------------------------

و نیز در حد پیش دیگر نیز سود هر که برادر مسلمان را اعمام و شراب  
و پر تاسیز شود از دنیا میگذرد اور از آتشی دو زخم دارد که در این دنیا  
بیفتد خندق میان برخندان تی پانسند ساله را به بین

## رباع

از داده چه بترست گفتا که طعام ناداده چه بترست گفتاد شنام  
 از خورده چه بترست گفتا که غصب ناخواوده بترست گفتا که حرام  
 فرسود آن حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم که سر بر میانه نیست در  
 خیر نیست حالم احتمم گوید شتاب از شیطان است گرد پنجه بپیر طعام  
 سخان و تجیز مردگان و نکاح دختران و کذارون و اصر و قبور را مگذاهان  
 دور و لبیمه تعجیل سنت است فرسود آن حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم  
 بدترین طعاماها و لبیمه است که تو نگران رایان خوانند در ویشان را محروم

## فرد

دارند خلق بسکه بیها بحسب عقیقاً هر کس که صاحب ده درهم شاهزاد بوزیر  
 در تورست است که کیمیل بر و بیعاوت بیمار و دویل بر و شیعیج جن ازه  
 و سه میل بر و بیها فه و چهار میل بر و بزیارت برادرین شیبت  
 از کوه صحت حبیم است خسته پریدن امکان پیمانی عمر است پیش پا و پیدان  
 رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم با جلا و حکم و نبوت چون بر و مسلمانان  
 شد سه بار آواز داده اے اگر اجازت دادند بے درآمد بے والا  
 باز گشته و نزدیکی دیم آن حضرت فرسوده اند که سه بار اجازت باید جوا  
 بار اول بشنوند بار دوم خود را وجاءه را اگر هسته سازند و بار سوم حکم  
 رسالت اجازت و سه بار منع گفته و دیگر اند نخاطبه و معامله با صنایع خات  
 بقدر صراحت و در جایت هر کس روایو و زاجلافت داویش حبایت نمایند

پیشہ ندار و واژہ چمائل عالمہ فضاحت و بلاعثت بخوبید و از کو ہے دیماں  
اوایج مجلس اسرار و نظریہ و تکلیف ہر کس بحال اوکنند و ہمہ قوم را  
در صربت خود مخدود در درود جنبہ است کہ ہر کہ قسم طعام کسے کند  
که نہ در فتن فنا حق پاشد و در خورون حرام خوار

سے

سیزدهمین دوستیان را پنهان نموده بیرون رفت  
آوز موزن اشتوتگارد رفته

وہر کہ سکتے رہو یہ بخوردیدل آنزا کارہ بود اگر انکس شخوردیک کناہ کرو  
و آئی نفاق است و اگر بخورد و گناہ کردیکے نفاق دو گیر انکلہ اور ادرخورد  
چڑھتے انگتھ کہ اگر رانستے شخوردے بے با او خیانت کرو ۴۷

## و خصوصیتی مختلفی مهان

فرزند اُن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پر اسے مہماں تکلف نکلتا ہے  
کہ اگر زادو را دشمن کی سیریدو ہر کہ مہماں را دشمن دار و خدا سے را  
دشمن داشتہ است وہر کہ خدا سے را دشمن دار و خدا استعمالی اور را دشمن بدل د

فہرست

کیہ دنیا روی ہرگے وفع صمدِ ہمان بہت  
چین اپر و چوب دو ریاست حصہ خانہ  
اگر ہمانی غریب پرسد پرای او تو فصل کر دن و مکافٹ کر دن روایا شد آتا  
برائے دوستیاں کہ نہ پارست کید گیر روند نہایہ کہ آج سب تھا طع شود

## پیش

هم حباب را هرگز نهادنی باشد. اگر باشد قوان فتحید و شست کنند  
بیوں دوستی پیش نمایند و بخوبی ممکن است باشد پیش نمایند و این نکند

## پیش

در خانه سور شنبه جوان است . در آن آرامیدگار اصحاب است  
او را دوامد که قوی و خصوص است و باشند و بگردانند اسلام را طلب کرد  
تمامی ایشان که بمنه نجات دوستند . در آنها شنیدند و زنی نیکو و دیند  
عجیب و شنیدند که او پیغمبر است و با خوشی . این شفاعة ممکن است بچون او را اطلاع نداشتند  
عماقی مزد و را درایا مسند طمام سخواه داشتند . دوستی من شنیدند و ایشان را با دلیل آن  
که گفت که این طعام را برای زید چون خواست پاسی بجهش از آن نمی بینیم برای آن ایشان  
از زیر پسرمه که از زاده عجیب . این پیغمبر شد که پیشیست افسر زدن از این مسکن و جمال برآ  
آن دارم تا دین من بگذارد . دیگر شفاعة دوام نیست و دیگر نگذارد . و دانمکه شفاعة امکن شدم که  
اعمام خود را بکنم این هزد من بود ناگای کشم اگر کسر خود دست و در کار ایشان تقدیر کریمی آن  
من بود و پاسی بپرسیم از آن شفاعتم که رسیان خدا و مدان نمی تواند اوست است  
نحو شتم که غاک این زمین و فرش من افتاد و بر دیگر زمین ببرده شود و همان  
صلوتم شود که صدقت و کسری در کار برآز تخلص است او سیمین پیش شد

## پیش

دوازی بچه پیش بود در رسیان بخون

در رسیتی است جامی لست و رسیان بخون

ائمه الرسولین علی علیهم السلام سیفرا مایه بدترین دوستان آن بود که ترا

حاجت باشد بعدز خوستن ازوی و گلخت کردن پر اسے او روکت  
ست که عائشہ رضی اللہ عنہا در سفرے پو و سفرہ نہادند و در ویشی گذشت  
گفت قرصه پوسے بد پید و سوارے گذشت گفت اور انچو اسد گفتند  
در ویشی گذراشتی و تو انگر را بخواندے گفت حق سجانه تعالیٰ کے هرسن ا  
درجہ دادہ مارانیز حق آن در جہنگاہ باید داشت در ویشی بھر جی شاد شود و  
زشت پو و باتونگران چنان کشند آن باید کرو که اونیز شاد شود

## فہردو

گدا چون یافتہ رور کے خوشیں داندجا	پرمی صور سنگ آسیا تخت روان شد
-----------------------------------	-------------------------------

در خبر سست که چون عزیز قوئے نزدیک شما آید اور اعشر پر دارید

## فہردو

زندگی و بد نظر مرحمت دینغ مدار	حیات بخش گل و خار بخوباران بہیں
--------------------------------	---------------------------------

فیروز رسول صلی اللہ علیہ الرحمہم کے محیثہ جب مراجحت ہے ای صوت کردی لاندہم کلار پیر خواہیو بیو

## بیہت

بایمیر در جہان ہمسایہ منی خوشیں را	دستگیری کرنی ہمسایہ دلشیں را
------------------------------------	------------------------------

پرسول صلی اللہ علیہ الرحمہم کردند که فلان زن روزہ دار دو شب نازگزار دوین  
ہمسایہ را رنجاند فرمود جا سے او دو زخ سست و گفت تاچل خانہ ہمسایہ  
باشد و زہرے گفتہ چهل از پیش و چهل ان ریپ و چهل از پیچ چهل ان زردا

## فہردو

بیتو گوش از پرمی خواجشیم فنا نہ را	سے بہ راحبت ہمسایہ کردن نہست
------------------------------------	------------------------------

کے از بزرگات سنج برواز موٹس پیار لفت نہ چڑا کر بہ نذری گفت ترجم کم کوشش  
و زیر کپڑ شیزو و نجاشیہ سایرو دلگکاہ چیزی کد خود را خپڑہ مہ اور پسندیدہ باش

## قطعہ

مرخصیت پرستی در اختر کے سنت کہ شادیش و سنج دیگر کے سنت  
و بال پنڈے کے راپسند تو درز سختے دیگرے را سبند  
بند عبید امیر بن سبارک پرسید کہ ہمسایہ من از غلام من شکایت  
نہ کر و سے ابے جھتے بزرگ بزرگ کار شوم و گرنہ نزفم ہمسایہ رنجشو و  
چکنہ گفت باش تا غلام جزو و سے کند که مستوجب ادب باشد آن ادب  
با شیرین تا ہمسایہ شکایت کند دلگکاہ اور ادب کن تا حق برواد و شیرینی  
تھوڑہ اندہ از سیان فارسے رضی افتخار عن منقول است کہ روزے  
بہ آسمان بیوت شمس خلاقت سالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بپنڈ  
خدتوں قیامت آمد جملگی ایمیت و رانجا حاضر بودند فتح خادمہ حضرت  
فارحہ زہرا علیہما السلام طے سے پر از عسل موسے ببر و سعک شیعہ  
پیش آن حضرت حنلوہ امیر و سلامہ علیہ آور و آن حضرت با ایمیت  
محاطب شده فرمود کہ طے سے چین روشن عسل بین شیرینی و موسو  
بدان باریکے باید کہ از شما درین باپ سخنے شیرین تر گپونید پس آنحضر  
و بتدا فرمود کہ شرعیت ازین طاس روشن ترست و عبادت حق جان  
تعالیٰ ازین عسل شیرین تر عمل کردن بر احکام شرعیت ازین موسو  
باید بکثر تجدید آزاد ان امیر المؤمنین علیہ علیہ السلام فرمود دل موسی از علیہ

روشن ترست و صحبت داشتن موسن ازین عسل شیرین تروایان  
نگاود و داشتن موسن ازین موسے بار کیک تر پس فاصله علیہ پنهان فرمود  
که نماز ازین طاس روشن تر و آد کردن آن ازین عسل شیرین تر و نهاد  
بحضور قلب خواندن ازین موسے بار کیک ترا مام حسن علیہ السلام فرمود  
قرآن ازین طاس روشن تر و خواندن قرآن ازین عسل شیرین تر و معنی  
قرآن ازین موسے بار کیک تر پس امام حسین علیہ السلام فرمود جمیت حق  
جل و علا ازین طاس روشن ترست و نعمت داشت ازین عسل شیرین  
و گذشت از پل صراط ازین موسے بار کیک تر پس فضله گفت اگر دستور ندا  
باشد این کمیز نزیر بقدر وسع خود چیزی گوید حضرت فاطمه علیہما السلام  
دستور سے واد فضله گفت آمدن مهمان ازین طاس روشن ترست و  
دوست داشتن مهمان ازین عسل شیرین تر و خوشبو داشتن مهوان ازین  
بار کیک ترست جناب رسالت مأب علیہ السلام و اسلام او را تحسین فرمود

### باب هم در آداب سخن گفتن و طعام خوردن حرفت و غرض

پاییک که بسیار نگوید و سخن دیگری سخن خود قطع نکند و هر کس حکایتیه یار و انت  
کند و او سپران واقعه باشد و توقف خود بران اطمینان نکند تا آنکس سخن  
پاتام رساند و چیزی را که از غیر او پرسند جواب نگوید و اگر سوال  
از جای عتیک نکند که او داخل آنجا عیت بود پرایشان بحقیقت نهاید و اگر  
کسی چرا بمشغول شود و او بپرایش از ان جواب نمی تواند قدر بود و صبر کند

تازان سخن مانند شود رسچو اب خود بیند بر و بسته که در تقدیر متعن نکند  
و در محاوارانی که بحضور او میان دارند برو خوش ننمایند و اگر از روپوشیده داشته باشند  
استراق سمع نکند و تا اورایا خود را مشارک است نمی‌نمایند و اخذت نکند و بگزید  
سخن که بین این گذشتگی و ارزش بلطفدار و دوستی هم است بلکه اعتدال و نگاهداری و اگر  
و سخن از میان این دو اتفاق نداشته باشد در میان آن مبتدا لاماسه و اضعیج جدید نکند و آن را  
ایجاد نکنند و اغماط غریب و کنایات پیش‌تعلیل کنند و از دار و سخن که با اوقافی  
و گذشتگی تمام نشود بچو اب مشغول نگرد و و اینچه خواهد گفت تا در خاطر مقرر  
مکر را نه در لطف نیارد و سخن مکر را نکند مگر که بدای محتاج شود و قلق و خبرت  
نمایند و خشش و شتم بر لطف نگیرد و اگر عبارت از چیزی نباشد ضطرگرد  
بسیل تعرض کنایه کند ازان و فراخ نکنند و در هر مجلسی سخن مناسب آن  
مجلس گوید و در اثواب سخن بدست و حشتم و ابر و اشاره نکند مگر که حدیث  
افتخار اثواب اشارتی طبیعت کند آنکه از این ابر و جلپندیده اد اینماید و در راست  
در نوع با اهل مجلس خلافت و لجاج نور زد خاصه با همتران و سیفهایان و سیکه  
الجاج با او مفید نبوده و این اجاج نکند و اگر در مساحت و محاوارات طرف خصمه را  
رجحان یابد انصافت بدهد و از مخاطبه عموم و کوادکان و زنان و دلوانگان  
وستان تا تواند احتراز کند و سخن بارگیر باشکه که فهم نکند نگوید و لطف  
در محاواره نگذاشته از دو حرکات و افعال و احوال به چیزی را لقیح مجاہات نکند  
و سخنها ایه موش نگوید و چون در پیشی همترانه رود ابتدا بخوبی نکند که  
بعال مستوفه دارند و از غریب و نما ایه و بیتاین در نوع گفتگو بخوبی نکند

چنانکه بسیج حال بران اتفاق نماید و با این آن مداخلت نکند آنرا کاره شد  
و باشد که شنیدن او از گفتن بیشتر بود از حکمیت پر سیدند که چرا استماع تو از نطق نماید  
است گفت زیرا که مراد و گوشت را وه اند و یکی بان یعنی دو چند را نکه می گویند می خشون

## در خصوص آداب طعام خوردن

اول درست و دهن و بینی پاک نکند آنکاه بکنار خوان حاضر آمده و چون پرایده  
بشنید و طعام خوردن مبارست نکند بلکه سیر بان بود و درست و جامده بوده  
مگر و اند و بزر باید از سه انگشت تخرود و دهن فراخ باز نکند ولهمه بزرگ بر نگیرد  
وزو دفر و نبرد و بسیار و دهن نگاهدار در انگشت نه لیست و با بوان طعام  
نظر نکند و طعام بنوید و نگزیند و اگر سه ترین طعام اند ک بود بران و نوع  
نماید و آنرا بر دیگران اشار کند و سوست بر انگشت نگذار و دنای و نک  
تر نکند و در کسیکه با او مو اکله کند نه مگر دو در لقمه او نظر نکند و از پیش خود  
خورد و انجیر بد هن برو و مانند استخوان و غیر آن بزمای و سفره نماید و اگر  
در لقمه استخوانی یا سوئی بود چنان از دهن بینی نکند که غیره و قوت نماید  
و انجیر از ویگرے متغیر نماید از تکاب نکند و پیش خود چنان دار و که اگر کسی  
خواهد که لقمه طعام او تناول کند ازان متغیر شود و چیزی که از دلایان لقمه  
در کاسه و بزمای نیفکند و پیش از ویگرای بدرست وست باز نگیرد می اگر  
شده باشد تعقل نماید تا ویگرای تیر خارع شوند و اگر آن جماعت بازگیرند  
او نیز بازگیرد اگرچه که سند بود مگر در خانه خود یا بور ضمیمه که بسیار نگران نباشد

و خلاصه مخدود  
و اگر در میان همیار باید حاجت افتاده باشیم بخورد و از از دهن جلو  
سیر دن نیار و چون خلاص کند باطراف شود و اینچه بزیان از دن ان جدا و  
فرجه بردو اینچه بخلاص بیردن آرد پو ضعی افکند که مردم نظر نگیرند و اگر  
در میان سجیت بود و رخدال کردن توقف نماید و چون دست شوید و پاک  
کروان اگشتن و اصول خنان عهد بلیغ کند و چنین در تقویه لب و دهن  
و دن ان و غیر غرمه کند و آب دهن در طشت نگذند و چون آب از دهن بزیر  
دست پوشید و در دست شستن سبقت نگذند بیرد گران و اگر پیش از  
طعام دست شویند شاید که میزیان سبقت کند برد گیر حاضران در دست شستن

## در خصوص حرکت و سکون

باید در فتن سیکن نماید و تجھیل شود که آن علامت طیش بود و در تانی  
وابطا نیز میان اتفاق نگذند که آن امارت کسل بود و مانند مشکران خرامد و چو زان  
و منفتشان کتف نجنیاند و از دست فروگذراشتن و جنبانیدن هم احتراز  
کشند و اعتدال در بهده احوال نگاهدار و چون میروند بسیار پازی میگردند که آن  
تعلی همچنان بود و پوسته سرور پیش ندارد که آن دلیل حزن و فکر غایب  
و در رکوب چنینیں اعتدال نگاهدار و چون نشینید پا سے فرو نگذند و یک پا به  
برد گیر نند و ترازو نشینند مگر در خدمت ملوک یا استاد یا پر پا کسی که نشنا پا به  
این جماعت بود و سر زانو و بر دست نند که آن علامت حزن یا کسل بود و  
گردن کج نگذند و بارشیں و دیگر احتمالهاز سے نماید و اگلش در دهن و بینی

کشید و از رانگشت و گردن و دیگر اعضا با یک بیرون نیارد و از تناؤب و  
نمایه احتراز کند و آب بینی بحضور مردمان نیافرند و همچنین آب دهی و گرفتار و  
افتد و چنان کند که حاضران آواز آن نشوند و بدست تی و سر استیوں و می  
باکنند و از خداونگی کشید و چون در محفظه رو و مرتبه خود  
نمایدار و نه بالا تراز حد خود نشیند و نه فرو تر و اگر میتران قوم کاشتست بشنید  
او بود حفظ صرتیه از وسایق طشو و چه سر جا که او نشینید صدر بمانجا بود و اگر غنیمت  
وزیر بجای خود نشسته بود چون وقت یاد بجای سے خود آید و اگر جای خود فراموش  
نماید و جهد مراجعت کند بپرسی اخظر اسبی یا مشاهده از وظایف خود و درین  
مردمان چیز روسی و دوست برینه نکند و در پیش میتران ساعد و پای سے برینه  
نماید و از زانو تماوت ہیچ حال برینه نکند و در خلا و نهود حضور کنند و در  
مردم خواهد و پر پشت نیز نخواهد خاصه اگر در خواب بخطیط کند چه تلقا محبی  
زیاده شدن آن آواز بود و اگر در میان جماعت نمایس بر و نعالی بشهو  
برخیزد و اگر تواند یا خواب رانه کند بجدی شی یا فکری و اگر در میان جماعت  
بود و ایشان نخواهند و نیز سو افقت کند یا از نزد کیک ایشان بیرون آید  
و بیدار آن مقام نکند و بجمله چنان شاذ که مردمان را از وزحمت یا نفر  
نزد و بسیج چهل گرانی ننماید و اگر بعضی ازین عادات  
بر و شوار آید با خود اندیشه کند که اخچ بسبیب ہمال او بپس اور لام  
آید از مذمت و ملحت زیاده از راهنمای شفت ترک آن حادث

پو و تا پرد و آسان شود +

## باب و مهم دنیا کا حجت و فتح زنان و حقوق زوجه برزخ و حقوق زوج بر زوج و بیوی و غیره

بیان کرد سول صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود کہ ہر کہ از سنت من روی  
کہ دنیا زینت و نکاح سنت من سنت ہے کہ مراد وست دار دگو بست  
من ثابت باش پایید والثت فضل نکاح بسبب فوائد آن سنت کہ  
هرگز کا بسیکہ خداوند نہ ہے کہ زراعت را پایا پیدا نہ کر مولکے را بھی فرستہ کہ اور ا  
و جفیت گاؤں و آلت زراعت بوسے تسلیم کند و مولکے را بھی فرستہ کہ اور ا  
پر زراعت سید اور و پنڈہ اگر خزو در دپڑ کہ مقصود خداوندان ہیں چیزیں  
اگر چہ خداوند بُریان باونگوید ایزد تعالیٰ کے حجم بیا فرید و آلت سپا شریت  
بیا فرید و تحریم فرزند و قدرت مردان و سینہ زنان بیا فرید و شہوات را بردا  
سوکل کرو بہرہ سعی عاقل پوشیدہ نامہ کہ مقصود ازین چیزیں چوکسی تحریم ضائع کند و  
سوکل را بچلئے از خزو دفع کند از راه مقصود فطرت گردیدہ باشد سوکل علیہ لحرمه کیوں

## نظم

بُرگ و ختان سبز و نظر مُرشید	پروردگاری و فتوحیت معرفت کر دگار
در سخن گوش و شود قدرت پروردگار	قطرہ آب منے در صدوف ہرگزار
باید کہ باعث تائل و چیز بود خفظ مال و طلب نسل و احمد شهوت یا غرضی	نہنیست
و تکریز و غرض و نکاح شرکیں مرد بود و مال قسم اور کہ خدا نے و	
تدبر فنزل و ناسب و در وقت بیعت و بہترین زمان زنے بود کہ عقلی دیبا	